

ادبیات پشتو

زبان قوی و ادبیات وسیع پشتو که امروز قسمت اعظم ملت افغان بدان متکلم اند و آنرا با دلائلیکه در دست است میتوان از جمله قدیم ترین السنه آریائی شمرد، متأسفانه تا امروز اهمیت و مزایای آن جز بزد اقوام و متکلمین پشتو نزد همه کسی مخفی و مستور مانده است.

بعضی از علمای السنه آریائی که درین خصوص زحمتی کشیده و تا اندازه خواسته اند لغات و ادبیات این زبان قدیم و قوی را بدینا معرفی کنند مع التأسف معلم و رهمای شان بانتر ادا افغان نبوده با زبان قسم افغانان عوام بوده که بقوانین ادبی و کراماتیک زبان خود قطعاً تمیز نداشته اند حال اینکه اگر قوانین کراماتیک و وسعت لغات و قواعد منظم صرفی آن مورد مطالعه و مذاقه علمای السنه واقع شود البته این زبان را در ردیف السنه آریائی که تاکنون در جهان فرار خواهند داد!

مثلاً: دوران های نصریغال مجادله آن ابلان استثنای باقاعده و مرتب و بر خلاف فارسی دارای تذکیر و تانیث حتی در ضمایر و اشارات و اسم اشیا نیز صیغه مذکر و مؤنث جاری و بقدریکه دیگر السنه مشرقی متأثر از لغات اجنبی شده اند این زبان مخصوصاً در کوهستانات و طن کمتر از لغات بیگانه متأثر گردیده و اسامی و محاورات مستقل در هر موضوعی برای خود دارد.

ادبیات این زبان غالباً حسی و وقوعی بوده بیشتر با ادبیات عرب شباهت دارد: ولی ازینکه این زبان پیشرفتی نتوانسته و بصورت علمی نایل ترقیاتی نشده.

علت آن این است که از عهد غزنویان الی چندی قبل زبان رسمی و علمی افغانستان فارسی قرار داده شده حتی شعرای زبان فارسی همواره مورد احترام دربار حکام سابقه وطن بوده اند.

شعرائیکه در بن زبان عرض هستی نموده اشعار و آثار آنها جز محیط اهل زبان خودشان قدمی فراتر نگذاشته ولی با وصف این فضلا و نویسندگان پشتو با این همه مشکلات خودشانرا از علوم و آثار مفیده نی بهره نگذاشته و بقدریکه رفع حوائج حیاتی و مذهبی شانرا کرده میتوانست کتب دینی، اخلاقی تاریخی و غیره را برشته نظم و شرکشیده اند حتی قرآن کریم چندین بار بوسیله علمای مختلف پشتو با بن زبان ترجمه و تفسیر شده است.

شهر بار دانای فقید ما اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید که همواره طرفداری بسعادت اقوام افغانستان داشتند در مورد زبان فارسی و پشتو که این زبان ها هر دو السنه وطنی ما بوده و مورد محاوره عموم است توجه حیات بخشی فرموده بر علاوه تعیین انجمن های ادبی فارسی و پشتو مطبوعات منطقه های پشتو زبان را نیز پشتو تعیین فرمودند که شمیرات خوشگوار این دو زبان یکی را هموطنان در بن سالها دیده میروند.

در پایان این بحث برای خوانندگان محترم خواستیم نمونه های از ادبیات پشتو که نا حال بآن سابقه ندارند بعد از بن بقسمت های کوچکی در مجله نابل با ترجمه فارسی هدیه حضورشان نمائیم ضمناً از جناب امین الله خان زمر لای محترم انجمن که در بن راه بما مساعدت خوبی میفرمایند اظهار قدر دانی و امتنان می نمائیم.

انجمن

نمونه ادبیات پشتو

تعارف زمر لای

اشعار کوهستانی

صبا به لور چنار نه خچم
باد به پوښتم چه جانان نه ویلی دینه

صبح گاهان بر فراز شاخه چار بلند جا خواهم گرفت و با شمال صبح گاهی که
حامل پیغام بار من است بخوی خواهم نمود .

به باغ کنین مگر زه مینه
گلان شرمیزی مخ به با تو پونه

ای محبوب من خود را از خرام گلستان باز دار چه گل های باغ از حسن
و جمال تو خجل شده بر گهای خود را (مانند پرده شرمی) بر خسار خویش
میکشند . (۱)

دبه ما کی د گل کلاب کی
چه جانان به گریوان بانی بانی مه

ایکاش خدایا ! گل کلاب باشم تا در گریبان بار و ورق شوم . (۲)

رب د درود نظاری گل که
چه دایوبه پلمه در رسم بوی د که

ایکاش گل کنار دریا باشی تا آب گرفتن را بهانه کرده زدت ببایم
و ترا بکام دل ببویم .

د آشنا کور به لمر خانه دی
صبا د لمر رنگی را اوره سلامونه

گوی محبوبم رخ بسوی آفتاب است اولین اشعاع خورشید هر روز پیام های
اورا بمن می رساند (۳) .

رساله جامع علوم انسانی

(۱) درین فرد با وجود سادگی الفاظ و روانی آن تشبیهات خوبی بهم رسیده باغ و کیل و گل
و برک با هم لازم و ملازم یکدیگر اند باز مقاله جمال یار با گل و خجالت کشیدن گل
و زو پوشیدن گل در برک های خودش یک مضمون و فوعی و بس نازک است .

(۲) درین بیت نهایت نازک خیالی ادا کرده شده چه برای عاشق وصال دست نداده
میخواهد گل کلاب شده به معشوق وصل نماید و به نسبت بیماری او گریبان گیرش شود
و در عین داد خواهی آرزو دارد تا معشوقش آزرده نشده چنانچه خوبان به گل میل کنند
به او الطاف نموده و او دفتر حیات خود را بوصول یار ورق کند یعنی دقیقه های آخر
زندگانی را در آغوش یار به پایان رساند .

(۳) درین بیت برای اظهار عظمت و حسن دلربایی معشوق آفتاب را قاصد مقرر کرده
و هم بر خود می بالد که پیام معشوق توسط شعاع آفتاب با او میرسد یعنی پیهم و بلا انقطاع .

د کافر گل پشان کوزه سوی
چه راسیزی نیمه ورخ به تیره وینه

بالاخره مانند گل آفتاب پرست خود را از من بیک سو کشیدی (و باز مانند همان گل با من میل سازش و راستی داری) ولی متاسفانه که درین گیر و دار نیم روز من که در حقیقت نیم عمر من است سپری میشود (۱).

که د زما د بدن په ککار وی
سپوژی ته گوره زه په بام ولاړه یه

اگر میل داری مرا ببینی بقرص ماه نظر کن من نیز بر بام خود بر آمده به نقطه نگاه تو که ماه است همه تن نظر دارم. (۲)

غم د د ما تر زړه بجا پرستو
لکه پروتی چه تر گل منچل وینه

غم های تو مانند بیچک که بر دور گل حلقه میزند بر کرد دلم حلقه زده. (۳)

په زړه ی لیک د آشنا نوم دی
دا بو غرپ کولی نس وینک بسینه

بلوح خاطر م نام جانان من نقش شده آب نوشیده نمیتوانم مبادا از لوح خاطر م پاک شود. (۴)

(۱) کافر گل - گل آفتاب پرست. درین بیت رنجش و آزار دگی معشوق به گل آفتاب پرست تشبیه شده و گل آفتاب پرست معلوم است که از وقت طلوع تا آفتاب بوسیطر آفتاب رسد کج باشد چون راست شود نیمروز گذشته باشد پس به معشوق میگوید که تو از من آزرده شدی ناباز با من راست شوی یعنی آشتی کنی نیمروز من که در حقیقت نیم عمر من است گذشته باشد و فوعی بودن این تشبیهات و نزاکت مضمون معلوم.

(۲) معشوق بعاشق خود بیغام میدهد که من بر بام ایستاده ام و عکس رخ من در مهتاب انعکاس کرده است پس اگر تو آرزو داری که مرا ببینی بمهتاب نظر کن مهتاب آئینه وار روی مرا بتو می نماید.

(۳) غم یا ر را به بیچک و دل خود را به گل تشبیه کرده چون بیچک دور گل حلقه زند آنرا خشک کند یا گل از نشو و نما بازماند عاشق به معشوق خود میگوید که غم هجر تو یا غم بیهوشی تو دور دلم حلقه زده اگر همچنین دوام کند آخر خواهم مرد.

(۴) معلوم است که بالای نوشته چون آب ریخته شود محو شود و عاشق از بس احتیاج در حفظ نام معشوق خود میگوید که آب هم خورده نمیتوانم مبادا در حین آب خوردن نام او از خاطر م فراموش شود.